

ابوالفضل ساعی مهربانی  
تهران



50 like

دعا کن ما هم به مشکلات بگیریم زکی

واقعا نمونه درستی رو گفتی

## سلطان خودت باش

در ادبیات فرهنگ های مختلف، تمثیل های زیادی از حیوانات وجود دارد. به هر حیوان صفت خاصی می دهند مثلاً می گویند: روباه مکار است یا اسب نجیب است و خیلی مثل های دیگر.

خب بین این تمثیل و صفت گزینی های بین حیوانات، شیر را سلطان جنگل می نامند. خب چرا؟ شاید به خودتان بگویید به خاطر ویژگی های جسمی اش است، ولی نه! این یال و کوپال شیر نیست که سلطانش کرده؛ بلکه متکی بودنش به خود و تلاش برای بقا باعث زدن برچسب چنین صفتی براوست.

شیر همیشه خودپی شکاری می رود و هیچ گاه از شکار حیوانی دیگر نمی خورد و خب گرسنه هم نمی ماند. اگر هم بماند خود را وصله نمی کند.

در جهان انسانی نیز سلطان های زیادی وجود دارند. افرادی که هر چقدر هم کوچک باشند، اما خود را دارند! شاید کسی نیست که مثل کوه پشت شان باشد، ولی خودشان کوهی هستند.

و بسیار از این انسان ها در طول تاریخ بودند که با تکیه بر خود و تلاش به اهداف خود رسیده و به مشکلات گفته اند: زکی!

نمونه این افراد بسیار است. از ریوالدو برزیلی و جف بزوس تا بوعلی و دکتر حسابی و به تازگی بیرانوند و... که اگر سری به زندگی این افراد بزنید، می بینید که به اصطلاح از خاک به کاخ رسیدند. ببخشید! خود را از عرش به فرش رساندند.

اما این متکی بودن به خود و سلطان شدن، فقط مختص به فرد نیست. در خیلی از موارد جامعه هایی بودند که با تکیه بر خود به اهدافشان رسیده اند.

مصادق این قضیه را می توان در هشت سال دفاع مقدس خودمان یافت! مرد، زن، پیر، جوان و نوجوان همه دست به دست هم دادند و با تکیه بر خود توانستند در مقابل جهان بایستند. جنگی نابرابر که این نابرابری باعث ضعف این مردم نشد، زیرا وسیله دفاعی آنها توپ و تانک نبود. این ایمان، توکل و تکیه بر خود بود که با آن توانستند یکی از طولانی ترین و مخرب ترین جنگ های قرن بیستم را پشت سر بگذارند.

و ای کاش اکنون هم در این دنیای امروز که از هر سمتی جنگی به پا است؛ با توکل و تکیه بر خود تجربه ای دوباره از شیرینی رسیدن به هدف به دست آوریم.



## قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۳۵ | ۲۲ آبان ۱۳۹۹

نوجوان  
جامه جادو



اگه تا حالا

نمی دونستی

چطور می تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می کنم

کافیه یه پست با

متن زیبا توپیچ

شخصیت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می کنیم

## یک خواهش از دهه شصتی های عزیز!

اگر حال و حوصله اش را دارید می خواهیم کمی برایتان غر بزنم؛ آخر غر زدن هم دارد دیگر، ندارد؟

آن از وضع کنکورمان که شبیه جنگ جهانی بود، همه اش باید مراقب می بودیم دشمن (کرونا) در میان تست زدن ها بهمان شبیخون نزند. این هم از وضع دانشگاه مان. بنده که دارم اینها را می گویم چند روز دیگر رسماً قرار است بشوم دانشجوی مملکت، (لطف دارید انشاءا... قسمت خودتان بشود)، قاعدتاً باید هی ته دلم قند آب شود و روز موعود ده بار جلوی آینه خودم را نگاه کنم و مقنعه ام را صاف کنم. بعد مامان درحالی که اسپند دود می کند بگوید: قربان دختر دانشجوییم بشوم. بعد من بگویم: مامان الان بوی اسپند می گیرم به خدا با این همه اسپند، چشم همه حسودهای عالم ترکید، بی زحمت خاموشش کن. بعد بروم دانشگاه، اولش گیج بخورم و از استرس دست هایم مثل دوتا قالب یخ شود؛ بعد سعی کنم یک دوستی چیزی پیدا کنم و حواسم را جمع کنم سوتی ندهم و هی ته دلم حس کنم ترم بالایی ها دارند پیش خودشان مرا مسخره می کنند، اما از هیچ کدام اینها خبری نیست. باید صبح از خواب بیدار شوم و صورت شسته نشسته بنشینم پای گوشی و کلاس های آنلاین.

همین قدر بی هیجان.

اینها را می گویم که دهه شصتی های عزیز لطف کنند عنوان پرافتخار نسل سوخته را بدهند ما برویم خانه هایمان. مرسی...

## درد مشترک!

این روزها هم سخت است، هم ترسناک. اما لااقل در جهان دردی حس شد که باعث شد همه ما انسان ها احساس کنیم فارغ از سیاه و سفید بودن، مسلمان یا کافر بودن، همه ما انسانیم؛ انسانیم و یکسان. موجی از امید و ایمان در جهان به راه افتاد که بزرگ و کوچک نمی شناسد، باسواد و بی سواد نمی شناسد و حتی فقیر و غنی. همه ما منتظر معجزه ای از آسمانیم. ما مسلمان ها دستانمان را به آسمان می بریم، دیگری به معبد می رود، آن یکی کمی به آتش نزدیک می شود تا زرتشتی تر دعا کند. اما در نهایت فطرت ما انسان ها، چشم امیدش به یک جاست.

اصلاً یادتان هست اوایل چقدر ترسیده بودیم. بله ترسیدیم، همچنان هم می ترسیم، چرا که جان، عزیز است. در خانه ماندیم و می مانیم، ماسک می زنیم، چند ماهی است صدای چشم و هم چشمی نمی آید، تجمل گرایی خفه شده، چشم حسد کور شده، گوش نیش و کنایه کر شده، لامسه مان کمی عمیق تر زندگی را درک کرده. در خانه ماندن آنقدرها هم بد نیست.

نامش کووید-۱۹ است اما در خانه نشین کردن ما، سفید پوش کردن صورتمان، کشف خلق و خوی جدید اعضای خانواده مان و بغض هنگام پخش الهی عظم البلاء، نمره بیست داشت.

## بزرگ ترین معلم زندگی

شیرین ترین پیروزی همان موفقیتی است که سخت تر از بقیه به دست می آید. همانی که شما را وادار می کند به درون تان رجوع کنید. با تمام توان بجنگید و آماده باشید که در میدان مبارزه، از خودگذشتگی کنید، آن هم بدون این که تا لحظه آخر بدانید تلاش تان کافی خواهد بود یا نه. جامعه، به خاطر شکست به شما پاداش نمی دهد و شکست ها معمولاً در کتاب های تاریخی ثبت نمی شوند.

استثنا ها آن شکست هایی هستند که به مقدمه ای برای موفقیت های بعدی تبدیل می شوند. مثلاً توماس ادیسون که به یادماندنی ترین اختراع او لامپ برق بود، می گفت قبل از آن که بتواند نمونه موفق از لامپ برق درست کند، هزار بار شکست خورده. گزارشگری از او پرسید: هزار بار شکست خوردن چه احساسی داشت؟ ادیسون پاسخ داد: «من هزار بار شکست نخوردم، بلکه لامپ برق، اختراعی هزار مرحله ای بود.»

برخلاف ادیسون، بسیاری از ماحتی از تصور شکست هم گریزانیم. در واقع، ما آن قدر روی شکست نخوردن تمرکز می کنیم که نمی توانیم موفقیت را هدف بگیریم و به زندگی متوسط قانع می شویم.

وقتی به متفکران بزرگ تاریخ نگاه دقیق تری می اندازیم، می بینیم آمادگی برای شکست خوردن به هیچ وجه تفکری جدید یا غیرعادی نیست. برای چهره های شاخص، شکست ابزاری قدرتمند در رسیدن به موفقیت های بزرگ است.

پس از شکست نترسیم و به توان خودمان ایمان داشته باشیم که ما می توانیم موفق شویم.

مهدیه اسمعیلی  
شهریار



200 like

غر زدن داره، چرا

اصلاً این نسل سوخته چیه هی هرکی به خودش میگه ما سوختیم!

فاطمه فرزانه  
فرشبند



150 like

کاش زودتر تموم شه این روزا  
# اللهم - عجل - لولیک - فرج

محدثه محمدی  
کرج



250 like

خدایی کی همت ادیسونو داره آخه

عالی